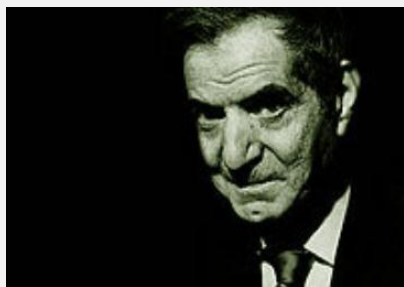


سید محمد حسین شهریار



فرزند آقا سید اسماعیل موسوی معروف به حاج میر آقا خشکنابی در سال 1325 هجری قمری (شهریور ماه 1286

هجری شمسی) در بازارچه میرزا نصرالله تبریزی واقع در چای‌کنار چشم به جهان گشود

فرزند آقا سید اسماعیل موسوی معروف به حاج میر آقا خشکنابی در سال 1325 هجری قمری (شهریور ماه 1286 هجری شمسی) در بازارچه میرزا نصرالله تبریزی واقع در چای‌کنار چشم به جهان گشود. در سال 1328 هجری قمری که تبریز آبستن حوادث خونین وقایع مشروطیت بود پدرش او را به روستای قیش‌زنج‌کوش و خشک‌ناب منتقل نمود. دوره کودکی استاد در آغوش طبیعت و روستا سپری شد که منظومه حیدریابا مولود آن خاطراتست. در سال 1331 هجری قمری پدرش او را برای ادامه تحصیل به تبریز باز آورد و او را در نزد پدر شروع به فراگیری مقدمات ادبیات عرب نموده و در سال 1332 هجری قمری جهت تحصیل اصول جدید به مدرسه متحده وارد گردید و در همین سال اولین شعر رسمی خود را سرود و سپس به آموختن زبان فرانسه و علوم دینی نیز پرداخته و از فراگیری خوشنویسی نیز دریغ نمی‌کرد که بعدها کتابت قرآن، ثمره همین تجربه می‌زنج‌کوش باشد.

در سیزده سالگی اشعار شهریار با تخلص بهجت در مجله ادب به چاپ می‌زنج‌کوش رسید. در بهمن ماه 1299 خورشیدی برای اولین بار به تهران مسافرت کرده، و در سال 1300 توسط لقمان الملک جراح در دارالفنون به تحصیل می‌زنج‌کوش پردازد. شهریار در تهران تخلص بهجت را نپسندیده و تخلص شهریار را پس از دو رکعت نماز و تفل از حافظ می‌زنج‌کوش گیرد.

غم غریبی و غربت چو بر نمی‌زنج‌کوش تا بم

روم به شهر خود و شهریار خود باشم

شهریار از بدو ورود به تهران با استاد ابوالحسن صبا آشنا شده و نواختن سه تار و مشق ردیف‌زنج‌کوش‌های سازی موسیقی ایرانی را از او فرا می‌زنج‌کوش گیرد. او همزمان با تحصیل در دارالفنون به ادامه تحصیلات علوم دینی می‌زنج‌کوش پرداخت و در مسجد سپهسالار در حوزه درس سید حسن مدرس حاضر می‌زنج‌کوش شد. در سال 1303 وارد مدرسه طب می‌زنج‌کوش شود و از این پس زندگی شور انگیز و پرفراز و نشیب او آغاز می‌زنج‌کوش شود. در سال 1313 و زمانی که شهریار در خراسان بود پدرش حاج میرآقا خشکنابی فوت می‌زنج‌کوش کند. او سپس در سال 1314 به تهران بازگشته و از این پس آوازه شهرت او از مرزها فراتر می‌زنج‌کوش رود. شهریار شعر فارسی و ترکی آذربایجانی را با مهارت تمام می‌زنج‌کوش سراید و در سال‌زنج‌کوش‌های 1329 تا 1330 اثر مشهور خود حیدر بابایه سلام را می‌زنج‌کوش سراید. گفته می‌زنج‌کوش شود که منظومه "حیدریابا" در شوروی به 90 درصد زبان‌زنج‌کوش‌های جمهوری‌زنج‌کوش‌های آن ترجمه و منتشر شده است.

در تیر ماه 1331 مادرش در می‌زنج‌کوش گذرد. در مرداد ماه 1332 به تبریز آمده و با یکی از بستگان خود شهریار از بدو ورود به تهران با استاد ابوالحسن صبا آشنا شده و نواختن سه تار و مشق ردیف‌زنج‌کوش‌های سازی موسیقی ایرانی را از او فرا می‌زنج‌کوش گیرد. او همزمان با تحصیل در دارالفنون به ادامه تحصیلات علوم دینی می‌زنج‌کوش پرداخت و در مسجد سپهسالار در حوزه درس سید حسن مدرس حاضر می‌زنج‌کوش شد.

در سال 1303 وارد مدرسه طب می‌زنج‌کوش شود و از این پس زندگی شور انگیز و پرفراز و نشیب او آغاز می‌زنج‌کوش شود. در سال 1313 و زمانی که شهریار در خراسان بود پدرش حاج میرآقا خشکنابی فوت می‌زنج‌کوش کند. او سپس در سال 1314 به تهران بازگشته و از این پس آوازه شهرت او از مرزها فراتر می‌زنج‌کوش رود. شهریار شعر فارسی و ترکی آذربایجانی را با مهارت تمام می‌زنج‌کوش سراید و در سال‌زنج‌کوش‌های 1329 تا 1330 اثر مشهور خود حیدر بابایه سلام را می‌زنج‌کوش سراید. گفته می‌زنج‌کوش شود که منظومه "حیدریابا" در شوروی به 90 درصد زبان‌زنج‌کوش‌های جمهوری‌زنج‌کوش‌های آن ترجمه و منتشر شده است.

در تیر ماه 1331 مادرش در می‌زنج‌کوش گذرد. در مرداد ماه 1332 به تبریز آمده و با یکی از بستگان خود به نام خانم عزیزه عمید خالقی ازدواج می‌زنج‌کوش کند که حاصل این ازدواج سه فرزند به نام‌زنج‌کوش‌های شهرزاد و مریم و هادی هستند. به نام خانم عزیزه عمید خالقی ازدواج می‌زنج‌کوش کند که حاصل این ازدواج سه فرزند به نام‌زنج‌کوش‌های شهرزاد و مریم و هادی هستند.

در حدود سال‌زنج‌کوش‌های 1346 آغاز به نوشتن قرآن، به خط نسخ نموده که يك ثلث آن را به اتمام رسانده و دیوان اشعار فارسی استاد نیز چندین بار چاپ و بلافاصله نایاب شده است. در مدت اقامت در تبریز سهندیه را می‌زنج‌کوش سراید. در سال 1350 مجدداً به تهران مسافرت نموده و تجلیل‌زنج‌کوش‌های متعددی از شهریار به عمل می‌زنج‌کوش آید. ولی در سال 1354 داغ دیگری از فوت همسر به دلش می‌زنج‌کوش نشیند.

در سال 1357 شهریار با حرکت انقلاب همصدا شد. در اردیبهشت ماه سال 1363 تجلیل باشکوهی از استاد در تبریز به عمل آمد. شهریار به لحاظ اشتها در سرودن اشعار کم نظیر در مدح امیر مومنان و ائمه اطهار به شاعر اهل بیت شهرت

یافته است.

شهریار در سالهای آخر عمر در تهران اقامت داشت. دوست داشت به شیراز برود و در آرامگاه حافظ باشد ولی بعد از این فکر منصرف شد و به تبریز رفت. او آخرین روزهای عمرش در بیمارستان مهر تهران بستری شد و در 27 شهریور ماه 1367 در همان بیمارستان او پس از يك دوره بیماری درگذشت و بنا بر وصیتش او را در مقبره‌الشعرا به خاک تبریز سپردند. صولاً شرح حال و خاطرات زندگی شهریار در خلال اشعارش خوانده می شود و هر نوع تفسیر و تعبیری که در آن اشعار بشود به افسانه زندگی او نزدیک است و حقیقتاً حیف است که آن خاطرات از پرده رؤیا و افسانه خارج شود. گو اینکه اگر شأن نزول و علت پیدایش هر يك از اشعار شهریار نوشته شود در نظر خیلی از مردم ارزش هر قطعه شاید ده برابر بالا برود، ولی با وجود این دلالت شعر را نباید محدود کرد.

شهریار يك عشق اولی آتشین دارد که خود آن را عشق مجاز نامیده. در این کوره است که شهریار گداخته و تصویه می شود. غالب غزلهای سوزناک او، که به ذائقه عموم خوش آیند است، یادگار این دوره است. این عشق مجاز است که در قصیده (زفاف شاعر) که شب عروسی معشوقه هم هست، با يك قوس صعودی اوج گرفته، به عشق عرفانی و الهی تبدیل می شود. ولی به قول خودش مدتی این عشق مجاز به حال سكرات بوده و حسن طبیعت هم مدتها به همان صورت اولی برای او تجلی کرده و شهریار هم با زبان اولی با او صحبت کرده است. بعد از عشق اولی، شهریار با همان دل سوخته و دم آتشین به تمام مظاهر طبیعت عشق می ورزیده و می توان گفت که در این مراحل مثل مولانا، که شمس تبریزی و صلاح الدین و حسام الدین را مظهر حسن ازل قرار داده، با دوستان با ذوق و هنرمند خود نرد عشق می بازد. بیشتر همین دوستان هستند که مخاطب شعر و انگیزه احساسات او واقع می شوند. از دوستان شهریار می توان مرحوم شهیار، مرحوم استاد صبا، استاد نیما، فیروزکوهی، تفضلی، سایه و نگارنده و چند نفر دیگر را اسم برد.

شرح عشق طولانی و آتشین شهریار در غزلهای ماه سفر کرده، توشه سفر، پروانه در آتش، غوغای غروب و بوی پیراهن مشروح است و زمان سختی آن عشق در قصیده پرتو پاینده بیان شده است و غزلهای یار قدیم، خمار شباب، ناله ناکامی، شاهد پنداری، شکرین پسته خاموش، توپمان و دگران و ناله نومیدی و غروب نیشابور حالات شاعر را در جریان مختلف آن عشق حکایت می کند و غزلها یا اشعار دیگری شهریار در دیوان خود از خاطرات آن عشق دارد از قبیل حالا چرا، دستم به دامانت و غیره که مطالعه آنها به خوانندگان عزیز نشاط می دهد. عشقهای عارفانه شهریار را می توان در خلال غزلهای انتظار، جمع و تفریق، وحشی شکار، یوسف گمگشته، مسافرحمدان، حراج عشق، ساز صبا، و نای شبان و اشگ مریم، دو مرغ بهشتی و غزلهای ملال محبت، نسخه جادو، شاعر افسانه و خیلی آثار دیگر مشاهده کرد. برای آن که سینمای عشقی شهریار را تماشا کنید، کافی است که فیلمهای عشقی او را که از دل پاک او تراوش کرده در صفحات دیوان بیابید و جلوی نور دقیق چشم و روشنی دل بگذارید هرچه ملاحظه کردید همان است که شهریار می خواسته است. زبان شعر شهریار خیلی ساده است.

محرومیت و ناکامی های شهریار در غزلهای گوهر فروش، ناکامی ها، جرس کاروان، ناله روح، مثنوی شعر، حکمت، زفاف شاعر و سرنوشت عشق به زبان شهریار بیان شده است و محتاج به بیان من نیست. خیلی از خاطرات تلخ و شیروین شهریار از کودکی تا امروز در هذیان دل، حیدر بابا، مومیایی و افسانه شب به نظر می رسد و با مطالعه آنها خاطرات مزبور مشاهده می شود. شهریار روشن بین است و از اول زندگی به وسیله رویا هدایت می شده است. دو خواب او که در بچگی و اوایل جوانی دیده، معروف است و دیگران هم نوشته اند.

اولی خوابی است که در سیزده سالگی موقعی که با قافله از تبریز به سوی تهران حرکت کرده بود، در اولین منزل بین راه - قریه باسمنج - دیده است؛ و شرح آن این است که شهریار در خواب می بیند که بر روی قیل کوهها طبل بزرگی را می کوبند و صدای آن طبل در اطراف و جوانب می پیچد و به قدری صدای آن رعد آساست که خودش نیز وحشت می کند. این خواب شهریار را می توان به شهرتی که پیدا کرده و بعدها هم بیشتر خواهد شد تعبیر کرد. خواب دوم را شهریار در 19 سالگی می بیند، و آن زمانی است که عشق اولی شهریار دوران آخری خود را طی می کند و شرح خواب مجملاً آن است که شهریار مشاهده می کند در استخر بهجت آباد (قریه یی واقع در شمال تهران که سابقاً آباد و با صفا و محل گردش اهالی تهران بود و در حال حاضر جزو شهر شده است) با معشوقه خود مشغول شنا است و غفلتاً معشوقه را می بیند که به زیر آب می رود، و شهریار هم بدنال او به زیر آب رفته، هر چه جستجو می کند، اثری از معشوقه نمی یابد؛ و در فعر استخر سنگی به دست شهریار می افتد که چون روی آب می آید ملاحظه می کند که آن سنگ، گوهر درخشانی است که دنیا را چون آفتاب روشن می کند و می شنود که از اطراف می گویند گوهر شب چراغ را یافته است. این خواب شهریار هم بدین گونه تعبیر شد که معشوقه در مدت نزدیکی از کف شهریار رفت و در منظومه (زفاف شاعر) شرح آن به زبان شهریار به شعر گفته شده است و در همان بهجت آباد تحول عارفانه ای برای شهریار دست می دهد که گوهر عشق و عرفان معنوی را در نتیجه آن تحول می یابد.

شعر خواندن شهریار طرز مخصوصی دارد - در موقع خواندن اشعار قافیه و ژست و آهنگ صدا همراه موضوعات

تغییر می کند و در مواقع حساس شعری بغض گلوی او را گرفته و چشمانش پر از اشک می شود و شنونده را کاملاً منقلب می کند.

شهریار در موقعی که شعر می گوید به قدری در تخیل و اندیشه آن حالت فرو می رود که از موقعیت و جا و حال خود بی خبر می شود. شرح زیر نمونه یکی از آن حالات است که نگارنده مشاهده کرده است:

هنگامی که شهریار با هیچ کس معاشرت نمی کرد و در را به روی آشنا و بیگانه بسته و در اطاقش تنها به تخیلات شاعرانه خود سرگرم بود، روزی سر زده بر او وارد شدم، دیدم چشمها را بسته و دستها را روی سر گذارده و با حالتی آشفته مرتباً به حضرت علی علیه السلام متوسل می شود. او را تکانی دادم و پرسیدم این چه حال است که داری؟ شهریار نفسی عمیق کشیده، با اضهار قدردانی گفت مرا از غرق شدن و خفگی نجات دادی. گفتم مگر دیوانه شده ای؟ انسان که در توی اطاق خشک و بی آب و غرق و خفه نمی شود. شهریار کاغذی را از جلوی خود برداشته به دست من داد. دیدم اشعاری سروده است که جزو افسانه شب به نام سنفونی دریا ملاحظه می کنید

شهریار بجز الهام شعر نمی گوید. اغلب اتفاق می افتد که مدتها می گذرد، و هر چه سعی می کند حتی یک بیت شعر هم نمی تواند بگوید. ولی اتفاق افتاده که در یک شب که موهبت الهی به او روی آورده، اثر زیبا و مفصلی ساخته است. همین شاهکار تخت جمشید، که یکی از بزرگترین آثار شهریار است و با اینکه در حدود چهارصد بیت شعر است در دو سه جلسه ساخته و پرداخته شده است.

شهریار دارای توکلی غیرقابل وصف است، و این حالت را من در او از بدو آشنایی دیده ام. در آن موقع که بعلت بحرانهای عشق از درس و مدرسه (کلاس آخر طب) هم صرف نظر کرده و خرج تحصیلی او بعلت نارضایتی، از طرف پدرش قطع شده بود، گاه می شد که شهریار خیلی سخت در مضیقه قرار می گرفت. به من می گفت که امروز باید خرج ما برسد و راهی را قبلاً تعیین می کرد. در آن راه که می رفتیم، به انتهای آن نرسیده وجه خرج چند روز شاعر با مراجعه یک یا دو ارباب رجوع می رسید. با آنکه سالها است از آن ایام می گذرد، هنوز من در حیرت آن پیش آمدها هستم. قابل توجه آن بود که ارباب رجوع برای کارهای مختلف به شهریار مراجعه می کردند که گاهی به هنر و حرفه او هیچ ارتباطی نداشت - شخصی مراجعه می کرد و برای سنگ قبر پدرش شعری می خواست یا دیگری مراجعه می کرد و برای امر طبیبی و عیادت مریض از شهریار استمداد می جست، از اینها مهمتر مراجعه اشخاص برای گرفتن دعا بود.

خدا شناسی و معرفت شهریار به خدا و دین در غزلهای جلوه جانانه، مناجات، درس محبت، ابدیت، بال همت و عشق، درکوی حیرت، قصیده توحید، راز و نیاز و شب و علی مندرج است.

علاقه به آب و خاک وطن را شهریار در غزل عید خون و قصاید مهمان شهریار، آذربایجان، شیون شهریار و بالاخره مثنوی تخت جمشید به زبان شعر بیان کرده است. البته با مطالعه این آثار به میزان وطن پرستی و ایمان عمیقی که شهریار به آب و خاک ایران و آرزوی ترقی و تعالی آن دارد پی برده می شود.

تلخ ترین خاطره ای که از شهریار دارم، مرگ مادرش است که در روز 31 تیرماه 1331 اتفاق افتاد - همان روز در اداره به این جانب مراجعه کرد و با تاجر فوق العاده خبر شوم را اطلاع داد - به اتفاق به بیمارستان هزار تختهخوابی مراجعه کرده و نعش مادرش را تحویل گرفته به قم برده و به خاک سپردیم. حالتی که از آن مرگ به شهریار دست داده در منظومه ای وای مادرم نشان داده می شود. تا آنجا که می گوید:

می آمدم و کله من گیج و منگ بود

انگار حیوه در دل من آب می کنند

پیچیده صحنه های زمین و زمان به هم

خاموش و خوفناک همه می گریختند

می گشت آسمان که بکوبد به مغز من

دنیا به پیش چشم گنهکار من سیاه

یک ناله ضعیف هم از پی دوان دوان

می آمد و به گوش من آهسته می خلید:

تنها شدی پسر!

شهریار در تبریز با یکی از بستگانش ازدواج کرده، که ثمره این وصلت دختری سه ساله به نام شهرزاد و دختری پنج ماهه به نام مریم است.

شهریار غیر از این شرح حال ظاهری که نوشته شد؛ شرح حال مرموز و اسرار آمیزی هم دارد که نویسنده بیوگرافی را در امر مشکلی قرار می دهد. نگارنده در این مورد ناچار بطور خلاصه و سربسته نکاتی از آن احوال را شرح دهم تا اگر صلاح و مقدور شد بعدها مفصل بیان شود:

شهریار در سالهای 1307 تا 1309 در مجالس احضار ارواح که توسط مرحوم دکتر ثقفی تشکیل می شد شرکت می کرد. شرح آن مجالس سابقاً در جراید و مجلات چاپ شده است؛ شهریار در آن مجالس کشفیات زیادی کرده است و آن کشفیات او را به سیر و سلوکاتی می کشاند. در سال 1310 به خراسان می رود و تا سال 1314 در آن صفحات

بوده و دنباله این افکار را داشته است و در سال 1314 که به تهران مراجعت می کند، تا سال 1319 این افکار و اعمال را به شدت بیشتری تعقیب می کند؛ تا اینکه در سال 1319 داخل جرگه فقر و درویشی می شود و سیر و سلوک این مرحله را به سرعت طی می کند و در این طریق به قدری پیش می رود که بر حسب دستور پیر مرشد قرار می شود که خرقه بگیرد و جانشین پیر بشود. تکلیف این عمل شهریار را مدتی در فکر و اندیشه عمیق قرار می دهد و چندین ماه در حال تردید و حیرت سیر می کند تا اینکه متوجه می شود که پیر شدن و احتمالاً زیر و بال جمع کثیری را به گردن گرفتن برای شهریار که منظورش معرفت الهی است و کشف حقایق است عملی دشوار و خارج از درخواست و دلخواه اوست. اینجاست که شهریار با توسل به ذات احدیت و راز و نیازهای شبانه و به کشفیاتی علوی و معنوی می رسد و به طوری که خودش می گوید پیش آمدی الهی او را با روح یکی از اولیاء مرتبط می کند و آن مقام مقدس کلیه مشکلاتی را که شهریار در راه حقیقت و عرفان داشته حل می کند و موارد مبهم و مجهول برای او کشف می شود.

باری شهریار پس از درک این فیض عظیم بکلی تغییر حالت می دهد. دیگر از آن موقع به بعد پی بردن به افکار و حالات شهریار برای خویشان و دوستان و آشنایانش حتی من مشکل شده بود؛ حرفهایی می زد که درک آنها به طور عادی مقدور نبود - اعمال و رفتار شهریار هم به موازات گفتارش غیر قابل درک و عجیب شده بود. شهریار در سالهای اخیر اقامت در تهران خیلی میل داشت که به شیراز برود و در جوار آرامگاه استاد حافظ باشد و این خواست خود را در اشعار (ای شیراز و در بارگاه سعدی) منعکس کرده است ولی بعدها از این فکر منصرف شد و چون در از اقامت در تهران هم خسته شده بود، مردد بود کجا برود؛ تا اینکه یک روز به من گفت که: "ممکن است سفری از خالق به خلق داشته باشم" و این هم از حرفهایی بود که از او شنیدم و عقلم قد نمی داد - تا این که یک روز بی خبر از همه کس، حتی از خانواده اش از تهران حرکت کرد و خبر او را از تبریز گرفتم. بالاخره سید محمد حسین شهریار در 27 شهریور 1367 خورشیدی در بیمارستان مهر تهران بدرود حیات گفت و بنا به وصیتش در زادگاه خود در مقبره الشعرا سرخاب تبریز با شرکت قاطبه ملت و احترام کم نظیر به خاک سپرده شد. چه نیک فرمود:

برای ما شعرا نیست مردنی در کار
که شعرا را ابدیت نوشته اند شعار

زندگی نامه استاد شهریار به قلم جناب آقای زاهدی دوست استاد
بخشی از این متن در زمان حیات استاد، نگاشته شده است

اصولاً شرح حال و خاطرات زندگی شهریار در خلال اشعارش خوانده می شود و هر نوع تفسیر و تعبیری که در آن اشعار بشود به افسانه زندگی او نزدیک است و حقیقتاً حیف است که آن خاطرات از پرده رؤیا و افسانه خارج شود. گو اینکه اگر شأن نزول و علت پیدایش هر یک از اشعار شهریار نوشته شود در نظر خیلی از مردم ارزش هر قطعه شاید ده برابر بالا برود، ولی با وجود این دلالت شعر را نباید محدود کرد.

شهریار یک عشق اولی آتشین دارد که خود آن را عشق مجاز نامیده. در این کوره است که شهریار گداخته و تصفیه می شود. غالب غزل های سوزناک او، که به ذائقه عموم خوش آیند است، یادگار این دوره است. این عشق مجاز است که در قصیده (زفاف شاعر) که شب عروسی معشوقه هم هست، با یک قوس صعودی اوج گرفته، به عشق عرفانی و الهی تبدیل می شود. ولی به قول خودش مدتی این عشق مجاز به حال سكرات بوده و حسن طبیعت هم مدتها به همان صورت اولی برای او تجلی کرده و شهریار هم با زبان اولی با او صحبت کرده است. بعد از عشق اولی، شهریار با همان دل سوخته و دم آتشین به تمام مظاهر طبیعت عشق می ورزیده و می توان گفت که در این مراحل مثل مولانا، که شمس تبریزی و صلاح الدین و حسام الدین را مظهر حسن ازل قرار داده، با دوستان با ذوق و هنرمند خود نرد عشق می بازد. بیشتر همین دوستان هستند که مخاطب شعر و انگیزه احساسات او واقع می شوند. از دوستان شهریار می توان مرحوم شهیار، مرحوم استاد صبا، استاد نیما، فیروزکوهی، تفضلی، سایه، و نگارنده و چند نفر دیگر را اسم برد.

شرح عشق طولانی و آتشین شهریار در غزل های ماه سفر کرده، توشه سفر، پروانه در آتش، غوغای غروب و بوی پیراهن مشروح است و زمان سختی آن عشق در قصیده "پرتو پاینده" بیان شده است و غزل های یار قدیم، خمار شباب، ناله ناکامی، شاهد پنداری، شکرین پسته خاموش، توپمان و دگران، ناله نومیدی، و غروب نیشابور حالات شاعر را در جریان آن عشق حکایت می کند. شهریار در دیوان خود از خاطرات آن عشق غزل ها و اشعار دیگری دارد از قبیل حالا چرا، دستم به دامانت و ... که مطالعه آنها به خوانندگان عزیز نشاط می دهد.

عشق های عارفانه شهریار را می توان در خلال غزل های انتظار، جمع و تفریق، وحشی شکار، یوسف گمگشته، مسافرهمدان، حراج عشق، ساز صبا، و نای شبان و اشگ مریم، دو مرغ بهشتی، و غزل های ملال محبت، نسخه جادو، شاعر افسانه و خیلی آثار دیگر مشاهده کرد. برای آن که سینمای عشقی شهریار را تماشا کنید، کافی است که فیلمهای عشقی او را که از دل پاک او تراوش کرده، در صفحات دیوان بیابید و جلوی نور دقیق چشم و روشنی دل بگذارید. هرچه ملاحظه کردید همان است که شهریار می خواسته زبان شعر شهریار خیلی ساده

است.

محروریت و ناکامی های شهریار در غزل های گوهر فروش، ناکامی ها، جرس کاروان، ناله روح، مثنوی شعر، حکمت، زفاف شاعر، و سرنوشت عشق به زبان خود شاعر بیان شده و محتاج به بیان من نیست. خیلی از خاطرات تلخ و شیرین شهریار از کودکی تا امروز در هذیان دل، حیدر بابا، مومیایی و افسانه ی شب به نظر می رسد و با مطالعه آنها خاطرات مزبور مشاهده می شود.

شهریار روشن بین است و از اول زندگی به وسیله رویا هدایت می شده است. دو خواب او که در بچگی و اوایل جوانی دیده، معروف است و دیگران هم نوشته اند.

اولی خوابی است که در سیزده سالگی موقعی که با قافله از تبریز به سوی تهران حرکت کرده بود، در اولین منزل بین راه - قریه باسمنج - دیده است؛ و شرح آن این است که شهریار در خواب می بیند که بر روی قلل کوهها طبل بزرگی را می کوبند و صدای آن طبل در اطراف و جوانب می پیچد و به قدری صدای آن رعد آساست که خودش نیز وحشت می کند. این خواب شهریار را می توان به شهرتی که پیدا کرده و بعدها هم بیشتر خواهد شد تعبیر کرد. خواب دوم را شهریار در 19 سالگی می بیند، و آن زمانی است که عشق اولی شهریار دوران آخری خود را طی می کند و شرح خواب به اختصار آن است که شهریار مشاهده می کند در استخر بهجت آباد (قریه ای واقع در شمال تهران که سابقاً آباد و با صفا و محل گردش اهالی تهران بود و در حال حاضر جزو شهر شده است) با معشوقه خود مشغول شنا است و غفلتاً معشوقه را می بیند که به زیر آب می رود، و شهریار هم به دنبال او به زیر آب رفته ، هر چه جستجو می کند، اثری از معشوقه نمی یابد؛ و در قعر استخر سنگی به دست شهریار می افتد که چون روی آب می آید ملاحظه می کند که آن سنگ، گوهر درخشانی است که دنیا را چون آفتاب روشن می کند و می شنود که از اطراف می گویند گوهر شب چراغ را یافته است. این خواب شهریار هم بدین گونه تعبیر شد که معشوقه در مدت کوتاهی از کف شهریار رفت و در منظومه (زفاف شاعر) شرح آن به زبان شهریار به شعر گفته شده است و در همان بهجت آباد تحول عارفانه ای به شهریار دست می دهد که گوهر عشق و عرفان معنوی را در نتیجه آن تحول می یابد.

شعر خواندن شهریار طرز مخصوصی دارد - در موقع خواندن اشعار قافیه و ژست و آهنگ صدا ، همراه موضوعات تغییر می کند و در مواقع حساس شعری ، بغض گلوی او را گرفته و چشمانش پر از اشک می شود و شنونده را کاملاً منقلب می کند.

شهریار در موقعی که شعر می گوید به قدری در تخیل و اندیشه آن حالت فرو می رود که از موقعیت و جا و حال خود بی خبر می شود. شرح زیر نمونه یکی از آن حالات است که نگارنده مشاهده کرده است: هنگامی که شهریار با هیچ کس معاشرت نمی کرد و در راه به روی آشنا و بیگانه بسته و در اطاقش تنها به تخیلات شاعرانه خود سرگرم بود، روزی سر زده بر او وارد شدم . دیدم چشمها را بسته و دستها را روی سر گذارده و با حالتی آشفته مرتباً به حضرت علی علیه السلام متوسل می شود. او را تکانی دادم و پرسیدم این چه حال است که داری؟ شهریار نفسی عمیق کشیده، با اظهار قدردانی گفت مرا از غرق شدن و خفگی نجات دادی. گفتم مگر دیوانه شده ای؟ انسان که در اطاق خشک و بی آب و غرق، خفه نمی شود. شهریار کاغذی را از جلوی خود برداشته، به دست من داد. دیدم اشعاری سروده است که جزو افسانه شب به نام سمفونی دریا ملاحظه می کنید.

شهریار بجز الهام شعر نمی گوید. اغلب اتفاق می افتد که مدتها می گذرد، و هر چه سعی می کند حتی يك بيت شعر هم نمی تواند بگوید. ولي اتفاق افتاده که در يك شب که موهبت الهی به او روی آورده، اثر زیبا و مفصلی ساخته است. همین شاهکار تخت جمشید، که یکی از بزرگترین آثار شهریار است، با اینکه در حدود چهارصد بیت شعر است در دو سه جلسه ساخته و پرداخته شده است.

شهریار دارای توکلی غیرقابل وصف است، و این حالت را من در او از بدو آشنایی دیده ام. در آن موقع که به علت بحرانهای عشق از درس و مدرسه (کلاس آخر طب) هم صرف نظر کرده و خرج تحصیل او به علت نارضایتی، از طرف پدرش قطع شده بود، گاه می شد که شهریار خیلی سخت در مضیقه قرار می گرفت. به من می گفت که امروز باید خرج ما برسد و راهی را قبلاً تعیین می کرد. در آن راه که می رفتیم، به انتهای آن نرسیده وجه خرج چند روز شاعر با مراجعه يك یا دو ارباب رجوع می رسید. با آنکه سالهاست از آن ایام می گذرد، هنوز من در حیرت آن پیشامدها هستم. قابل توجه آن بود که ارباب رجوع برای کارهای مختلف به شهریار مراجعه می کردند که گاهی به هنر و حرفه او هیچ ارتباطی نداشت - شخصی مراجعه می کرد و برای سنگ قبر پدرش شعری می خواست یا دیگری مراجعه می کرد و برای امر طبیبی و عیادت مریض از شهریار استمداد می جست، از اینها مهمتر مراجعه اشخاص برای گرفتن دعا بود.

خدا شناسی و معرفت شهریار به خدا و دین در غزل های جلوه جانانه، مناجات، درس محبت، ابدیت، بال همت و عشق، درکوی حیرت، قصیده توحید، راز و نیاز، و شب و علی مندرج است.

علاقه به آب و خاک وطن را شهریار در غزل عید خون و قصاید مهمان شهریور، آذربایجان، شیون شهریور و بالاخره مثنوی تخت جمشید به زبان شعر بیان کرده است. البته با مطالعه این آثار به میزان وطن پرستی و ایمان

عمیقی که شهریار به آب و خاک ایران و آرزوی ترقی و تعالی آن دارد، پی برده می شود. تلخ ترین خاطره ای که از شهریار دارم، مرگ مادرش است که در روز 31 تیرماه 1331 اتفاق افتاد - همان روز در اداره به این جانب مراجعه کرد و با تأثر فوق العاده خبر شوم را اطلاع داد - به اتفاق به بیمارستان هزار تختخوابی مراجعه کردیم و نعش مادرش را تحویل گرفته، به قم برده و به خاک سپردیم. حالتی که از آن مرگ به شهریار دست داده، در منظومه ی «ای وای مادرم» نشان داده می شود. تا آنجا که می گوید:

می آمدم و کله من گنج و منگ بود
انگار حیوه در دل من آب می کنند
پیچیده صحنه های زمین و زمان به هم
خاموش و خوفناک همه می گریختند
می گشت آسمان که بگوید به مغز من
دنیا به پیش چشم گنهکار من سیاه
یک ناله ضعیف هم از پی دوان دوان
می آمد و به گوش من آهسته می خلید:
تنها شدی پسر!

شیرین ترین خاطره برای شهریار این روزها دست می دهد و آن وقتی است که با دختر سه ساله اش شهرزاد مشغول و سرگرم است.

شهریار در مقابل بچه کوچک مخصوصاً که زیبا و خوش بیان باشد، بی اندازه حساس است؛ خوشبختانه شهرزادش این روزها همان حالت را دارد که برای شهریار 51 ساله نعمت غیر مترقبه ای است. موقعی که شهرزاد با لهجه آذربایجانی شعر و تصنیف فارسی می خواند، شهریار نمی تواند کثرت خوشحالی و شادی خود را مخفی بدارد. نام کامل شهریار سید محمد حسین بهجت تبریزی است. در اوایل شاعری (بهجت) تخلص می کرد و بعداً دوباره با فال حافظ تخلص خواست که دو بیت زیر شاهد از دیوان حافظ آمد و خواجه تخلص او را (شهریار) تعیین کرد:

که چرخ سکه دولت به نام شهریاران زد
غم غریبی و غربت چو بر نمی تابم
به شهر خود روم و شهریار خود باشم

و شاعر ما بهجت را به شهریار تبدیل کرد و به همان نام هم معروف شد. تاریخ تولدش 1285 خورشیدی و نام پدرش حاجی میرآقا خشگنابی است که از سادات خشگناب (قریه نزدیک قره چمن) و از وکلای میرزا دادگستری تبریز، و مردی فاضل و خوش محاوره و از خوش نویسان دوره خود و با ایمان و کریم الطبع بوده است و در سال 1313 مرحوم و در قم به خاک سپرده شد.

شهریار تحصیلات خود را در مدرسه متحده و فیوضات و متوسطه تبریز و دارالفنون تهران خوانده و تا کلاس آخر مدرسه طب تحصیل کرده است و در چند مریضخانه هم مدارج اکسترنی و انترنی را گذرانده است ولی در سال آخر به علل عشقی و ناراحتی خیال و پیشامدهای دیگر از ادامه تحصیل محروم شده است و با وجود مجاهدت هایی که بعداً توسط دوستانش به منظور تعقیب و تکمیل این یک سال تحصیل شد، معهداً شهریار رغبتی نشان نداد و ناچار شد که وارد خدمت دولتی بشود. چند سالی در اداره ثبت اسناد نیشابور و مشهد خدمت کرد و در سال 1315 به بانک کشاورزی تهران داخل شد و تا کنون هم در آن دستگاه خدمت می کند.

شهرت شهریار تقریباً بی سابقه است، تمام کشورهای فارسی زبان و ترک زبان، بلکه هر جا که ترجمه یک قطعه او رفته باشد، هنر او را می ستایند. منظومه (حیدر بابا) نه تنها تا کوره ده های آذربایجان، بلکه به ترکیه و قفقاز هم رفته و در ترکیه و جمهوری آذربایجان چندین بار چاپ شده است، بدون استثنا ممکن نیست ترک زبانی منظومه حیدر بابا را بشنود و منقلب نشود.

شهریار در تبریز با یکی از بستگانش ازدواج کرده، که ثمره این وصلت دختری سه ساله به نام شهرزاد و دختری پنج ماهه به نام مریم است.

شهریار غیر از این شرح حال ظاهری که نوشته شد، شرح حال مرموز و اسرار آمیزی هم دارد که نویسنده بیوگرافی را در امر مشکلی قرار می دهد. نگارنده در این مورد ناچار به طور خلاصه و سربسته نکاتی از آن احوال را شرح می دهم تا اگر صلاح و مقدر شد بعدها مفصل بیان شود:

شهریار در سالهای 1307 تا 1309 در مجالس احضار ارواح که توسط مرحوم دکتر ثقفی تشکیل می شد شرکت می کرد. شرح آن مجالس سابقاً در جراید و مجلات چاپ شده است. شهریار در آن مجالس کشفیات زیادی کرده است و آن کشفیات او را به سیر و سلوکاتی می کشاند. در سال 1310 به خراسان می رود و تا سال 1314 در آن صفحات بوده و دنباله این افکار را داشته است و در سال 1314 که به تهران مراجعت می کند، تا سال 1319 این افکار و اعمال را به شدت بیشتری تعقیب می کند؛ تا اینکه در سال 1319 داخل جرگه فقر و درویشی می شود و سیر و سلوک این مرحله را به سرعت طی می کند و در این طریق به قدری پیش می رود که بر حسب دستور پیر مرشد قرار می شود که خرقة بگیرد و جانشین پیر بشود. تکلیف این عمل شهریار را مدتی در فکر و اندیشه عمیق

قرار می دهد و چندین ماه در حال تردید و حیرت سیر می کند تا اینکه متوجه می شود که پیر شدن و احتمالاً زیر و بال جمع کثیری را به گردن گرفتن برای شهریار که منظورش معرفت الهی و کشف حقایق است، عملی دشوار و خارج از درخواست و دلخواه اوست. اینجاست که شهریار با توسل به ذات احدیت و راز و نیازهای شبانه، به کشفیاتی علوی و معنوی می رسد و به طوری که خودش می گوید پیشامدی الهی او را با روح یکی از اولیاء مرتبط می کند و آن مقام مقدس کلیه مشکلاتی را که شهریار در راه حقیقت و عرفان داشته حل می کند و موارد مبهم و مجهول برای او کشف می شود.

باری شهریار پس از درک این فیض عظیم، به کلی تغییر حالت می دهد. دیگر از آن موقع به بعد پی بردن به افکار و حالات شهریار برای خویشان و دوستان و آشنایانش - حتی من - مشکل شده بود؛ حرفهایی می زد که درک آنها به طور عادی مقدور نبود؛ اعمال و رفتار شهریار هم به موازات گفتارش غیر قابل درک و عجیب شده بود. شهریار در سالهای اخیر اقامت در تهران خیلی میل داشت که به شیراز برود و در جوار آرامگاه استاد حافظ باشد و این خواست خود را در اشعار (ای شیراز و در بارگاه سعدی) منعکس کرده است ولی بعدها از این فکر منصرف شد و چون از اقامت در تهران هم خسته شده بود، مردد بود کجا برود؛ تا اینکه یک روز به من گفت که: "ممکن است سفری از خالق به خلق داشته باشم" و این هم از حرف هایی بود که از او شنیدم و عقلت قد نمی داد - تا این که یک روز بی خبر از همه کس، حتی از خانواده اش، از تهران حرکت کرد و خبر او را از تبریز گرفتم.

سیری در آثار

شهرت شهریار تقریباً بی سابقه است، تمام کشورهای فارسی زبان و ترک زبان، بلکه هر جا که ترجمه یک قطعه او رفته باشد، هنر او را می ستایند.

منظومه "حیدر بابا سلام"؛ حیدر بابا سلام؛ در سال 1322 منتشر شد و از لحظه نشر مورد استقبال قرار گرفت. "حیدر بابا" نه تنها تا کوره ده های آذربایجان، بلکه به ترکیه و قفقاز هم رفته و در ترکیه و جمهوری آذربایجان چندین بار چاپ شده است، بدون استثنا ممکن نیست ترک زبانی منظومه حیدر بابا را بشنود و منقلب نشود. این منظومه از آثار جاویدان شهریار و نخستین شعری است که وی به زبان مادری خود سروده است. شهریار در سرودن این منظومه از ادبیات ملی آذربایجان الهام گرفته است.

منظومه حیدر بابا تجلی شور و خروش جوشیده از عشق شهریار به مردم آذربایجان است، این منظومه از جمله بهترین آثار ادبی در زبان ترکی آذری است، و در اکثر دانشگاه های جهان از جمله دانشگاه کلمبیا در ایالات متحده و آمریکا مورد بحث رساله دکترا قرار گرفته است و برخی از موسیقیدانان همانند هاژاک آهنگساز معروف ارمنستان آهنگ جالبی بر آن ساخته است.

اشعار ولایی

عمق تعلقات دینی و توجهات مذهبی خانواده و نیز شخص استاد شهریار به حدی است که عشق به ائمه اطهار علیه السلام؛ از اشعارش عینا هویداست.

او در نعت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

ستون عرش خدا قائم از قیام محمد----- بین که سر بکجا می کشد مقام محمد

بجز فرشته عرش آسمان وحی الهی----- پرنده پر نتوان زد به بام محمد

به کارنامه منشور آسمانی قرآن----- که نقش مهر نبوت بود بنام محمد...

شهریار در شعر یا علی علیه السلام در مورد حضرت امیر المومنین علیه السلام می فرماید:

مستمندم بسته زنجیروزندان یا علی----- دستگیر ای دستگیر مستمندان یا علی

بندی زندان روباهانم ای شیر خدا----- می جوم زنجیر زندان را به دندان یا علی

اشعار شهریار در ستایش امام اول شیعیان جهان سرآمد سلسله مداحان اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام است.

علی ای همای رحمت توچه آیتی خدارا----- که به ما سوا فکندی همه سایه هما را

دل اگر خداشناسی همه در رخ علی بین----- به علی شناختم من به خدا قسم خدا را

برو ای گدای مسکین در خانه علی زن----- که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را ...

شهریار جانسوزترین اشعار خود را تقدیم حضرت سید الشهداء علیه السلام و حماسه ابدی او کرده است:

شیعیان دیگر هوای نینوا دارد حسین----- روی دل با کاروان کربلا دارد حسین

از حریم کعبه جدش به اشکی شست دست----- مروه پشت سر نهادامصفا دارد حسین... .

ویژگی سخن

شهریار روح بسیار حساسی دارد. او سنگ صبور غمهای نوع انسان است. اشعار شهریار تجلی دردهای بشری است. او همچنین مقوله عشق را در اشعار خویش نابتر از هر شعری عرضه داشته است.

در ایام جوانی و تحصیل گرفتار عشق نا فرجام ، پر شرری می گردد. عشق شهریار به حدیست که او در آستانه فارغ التحصیلی از دانشکده پزشکی ، درس و بحث را رها می کند و دل در گرو عشقی نا فرجام می گذارد :

دلم شکستی و جانم هنوز چشم براهت
شبی سیاهم و در آرزوی طلعت ماهت
در انتظار تو چشمم سپید گشت و غمی نیست
اگر قبول تو افتد فدای چشم سیاهت
اما این عشق زمینی بال پرواز او را بسوی عشق نامحدود آسمانی می گشاید.
قفسم ساخته و بال و پرم سوخته اند
مرغ را بین که هنوزش هوس پرواز است!
سالها شمع دل افروخته و سوخته ام ----- تا زپروانه کمی عاشقی آموخته ام
عجبا که این عشق مسیر زندگی شهریار را تغییر دادو تاثیری تکان دهنده بر روح و جان شهریار نهاد و جهان روان او را از هم پاشید.

آسمان چون جمع مشتاقان پریشان می کند----- درشگفتم من چرا ازهم نمی باشد جهان
این عشق نافرجام بحدی در روح و روان او ماندگار شد که حتی هنگام بازگشت معشوق، عاشق به وصل تن نداد .
آمدی جانم بقرابنت ولی حالا چرا ----- بی وفا حالا که من افتاده ام از پا چرا!!
شهریارهمانگونه که به سرزمین مادری و رسوم پدر خود عشق می ورزد اشعار بسیار نغزی در خصوص مقام مادر و پدر به زبانهای ترکی و فارسی سروده است:
گویند من آن جنین که مادر ----- از خون جگر بدو غذا داد
تا زنده ام آورد به دنیا ----- جان کند و به مرگ خود رضا داد
هم با دم گرم خود دم مرگ ----- صبرم به مصیبت و عزا داد
من هرچه بکوشمیش به احسان ----- هرگز نتوانمش سزا داد
جز فضل خدا که خواهد او را ----- با جنت جاودان جزا داد
شهریار در شعر بسیار لطیف & laquo;خان ننه& raquo; آنچنان از غم فراق مادر بزرگ عزیزش می نالد که گویی مادر بزرگش نه بلکه مادرش را از دست داده است!
علاقه به آب و خاک وطن را شهریار در غزل عید خون و قصاید مهمان شهرریور، آذربایجان، شیون شهرریور و بالاخره مثنوی تخت جمشید به زبان شعر بیان کرده است.
شهریار شاعر سه زبانه است. او به همه زبانها و ملتها احترامی کامل دارد. در اشعار او بر خلاف برخی از شعرای قومگرا نه تنها هیچ توهینی به ملل غیر نمی شود بلکه او در جای جای اشعارش می کوشد تا با هر نحو ممکن سبب انس زبانهای مختلف را فراهم کند. اشعار او به سه زبان ترکی آذربایجانی، فارسی و عربی است .

سبک شناسی آثار
اصولاً شرح حال و خاطرات زندگی شهریار در خلال اشعارش خوانده میشود و هر نوع تفسیر و تعبیری که در آن اشعار بشود، به افسانه زندگی او نزدیک است.
عشقه‌های عارفانه شهریار را میتوان در خلال غزل‌های انتظار؛ جمع و تفریق؛ وحشی شکار؛ یوسف گمگشته؛ مسافر همدان؛ حراج عشق؛ ساز صبا؛ ونای شبان و اشک مریم؛ دو مرغ بهشتی..... و خیلی آثار دیگر مشاهده کرد.
محرومیت و ناکامیهای شهریار در غزل‌های گوهر فروش؛ ناکامیها؛ جرس کاروان؛ ناله روح؛ مثنوی شعر؛ حکمت؛ زفاف شاعر و سرنوشت عشق بیان شده است. خیلی از خاطرات تلخ و شیرین او در هذیان دل: حیدر بابا؛ مومیای و افسانه شب به نظر میرسد.
در سراسر اشعار وی روحی حساس و شاعرانه موج می زند، که بر بال تخیلی پوینده و آفریننده در پرواز است. و شعر او در هر زمینه که باشد از این خصیصه بهره مندست و به تجدد و نوآوری گرایشی محسوس دارد. شعرهایی که برای نیما و به یاد او سروده و دگرگونیهایی که در برخی از اشعار خود در قالب و طرز تعبیر و زبان شعر به خرج داده، حتی تفاوت صور خیال و برداشت ها در قال سنتی و بسیاری جلوه های دیگر حاکی از طبع آزماییها در این زمینه و تجربه های متعدد اوست
قسمت عمده ای از دیوان شهریار غزل است. سادگی و عمومی بودن زبان و تعبیر یکی از مویجات رواج و شهرت شعر شهریار است.
شهریار با روح تاثیر پذیر و قریحه ی سرشار شاعرانه که دارد عواطف و تخیلات و اندیشه های خود را به زبان مردم به شعر بازگو کرده است. از این رو شعر او برای همگان مفهوم و مأنوس و نیز موثر ست.
شهریار در زمینه های گوناگون به شیوه های متنوع شعر گفته است شعرهایی که در موضوعات وطنی و اجتماعی و تاریخی و مذهبی و وقایع عصری سروده، نیز کم نیست.
تازگی مضمون، خیال، تعبیر، حتی در قالب شعر دیوان او را از بسیاری شاعران عصر متمایز کرده است.

اغلب اشعار شهریار به مناسبت حال و مقال سروده شده و از این روست که شاعر همه جا در درآوردن لغات و تعبیرات روز و اصطلاحات معمول عامیانه امساک نمی کند و تنها وصف حال زمان است که شعر او را از اشعار گویندگان قدیم مجزا می‌کند.

ماه من در پرده چون خورشید غماز غروب
گشت پنهان و مرا چون دشت رنگ از رخ پرید
چون شفق دریای چشم موج خون میزد که شد
آفتاب جا و دانتابم ز چشم ناپدید
سرانجام خورشید حیات شهریار ملک سخن و افتاب زندگی ملک الشعرای بی بدیل ایران پس از هشتاد و سه سال تابش
پر فروغ در کوهستانهای آذربایجان غروب کرد.
اما او هرگز نمرده است زیرا اکنون نام او زینده روز ملی شعر و ادب ایران و نیز صدها، میدان، خیابان، مرکز
فرهنگی، بوستان و ... در کشورمان ونیز در ممالک حوزه های ترکستان(آسیای مرکزی) و قفقازیه و ترکیه می باشد.
27 شهریور ماه سال 1367 شمسی سالروز وفات آن شاعرعاشق و عارف بزرگ است.
در آنروز پیکرش بر دوش دهها هزار تن از دوستانانش تا مقبره الشعرای تبریز حمل شد و در جوار افاضل ادب و هنر به
خاک سپرده شد .

روز ملی شعر و ادب
بیست و هفتم شهریور ماه سالروز خاموشی شهریار شعر ایران با تصویب شورای عالی انقلاب فرهنگی " روز ملی شعر
و ادب " نامیده شده است.

نمونه آثار

در راه زندگانی
جوانی شمع ره کردم که جویم زندگانی را---- نجستم زندگانی را و گم کردم جوانی را
کنون با بار پیری آرزومندم که برگردم---- به دنبال جوانی کوره راه زندگانی را
به یاد یار دیرین کاروان گم کرده رانامم---- که شب در خواب ببند همراهم کاروانی را
بهاری بود و ما را هم شبابی و شکر خوابی ---- چه غفلت داشتیم ای گل شیخون جوانی را
چه بیداری تلخی بود از خواب خوش مستی ---- که در کامم به زهر آلود شهد شادمانی را
سخن با من نمی گوئی الا ای همزیبان دل ---- خدایا با که گویم شکوه بی همزیبانی را
نسیم زلف جانان کو؟ که چون برگ خزان دیده ---- به پای سرو خود دارم هوای جانفشانی را
به چشم آسمانی گردش داری بلای جان ---- خدایا بر مگردان این بلای آسمانی را
نمیری شهریار از شعر شیرین روان گفتن---- که از آب بقا جویند عمر جاودانی را

شهریار و شعر &علی ای همای رحمت »
استاد شهریار ضمن اینکه شخص بسیار مهربانی بود و قلب رئوفی داشت مردی متدین و از مسلمانان متعهد و پای بند
به اصول دین وانجام فرایض دینی نیز بود و این خصوصیات در اشعاری که سروده کاملاً هویدا ست ودر عین حال ارادت
خاصی به حضرت امیرالمؤمنان علی ابن ابیطالب (ع) امام اول شیعیان و خلیفه چهارم اهل سنت داشت ودر نعت حضرت
علی (ع) چندین شعر زیبا سروده که با توجه به طولانی بودن هر کدام و زیاد بودن تعداد آنها از ذکر آنها خودداری می
شود ؛ علاقه مندان می توانند آنها را دردیوان استاد ببینند .
ولی یکی از زیباترین آنها شعر &علی ای همای رحمت » است که ماجرای سرودن این شعر خواندنی
است و گوئی پیام یا الهامی است که به شهریار رسیده و تحت آن پیام ، شهریار این شعر را سروده است که درروزنامه
اطلاعات آورده شده .

پس از در گذشت شاعر نام آور ایران مرحوم سید محمد حسین شهریار ، رسانه ای گروهی دوباره این شاعر آذربایجانی
مطالب بسیاری نوشتند ، اما آنچه که اینک به لطف خداوند براین قلم جاری میشود تاکنون کسی آن را ننوشته و شاید
بیش از چند نفر از چگونگی آن گاه نباشند . چند روز قبل آقای حاج رضا حداد عادل از قول حجت الاسلام آقای شجاعی
واعظ معروف که از معبرین خواب بنام می باشند ، داستانی نقل کردند که برای اطلاع از جزئیات آن ، شخصاً با آقای
شجاعی تماس گرفتم ؛ آقای شجاعی اظهار داشتند دو یا سه روز قبل از درگذشت آیت اله نجفی مرعشی باتفاق چند
نفر دیگر در خدمتشان بودیم . مرحوم آیت اله فرمودند شبی توسلای پیدا کردم تا یکی از اولیاء خدا را در خواب ببینم . آن
شب در عالم خواب دیدم درزایوه مسجد کوفه نشسته ام و امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام با جمعی حضور دارند .
حضرت فرمودند: شعرای اهل بیت ما را بیاورید . دیدم چند نفر از شعرای عرب را آورده اند .
حضرت فرمودند: شعرای فارسی زبان را بیاورید آنگاه محتشم و چند تن از شعرای فارسی آمدند .

حضرت فرمودند : شهریار را بیاورید . شهریار آمد . حضرت خطاب به شهریار فرمودند شعرت را بخوان : شهریار این شعر را خواند :

علي اي همای رحمت تو چه آيتي خدا را
که به ما سوا فکندي همه سایه هما را
دل اگر خدا شناسي همه در رخ علي بين
به علي شناختم من به خدا قسم خدا را
به خدا که در دو عالم اثر از فنا ماند
چو علي گرفته باشد سرچشمه بقا را
مگر اي سحاب رحمت تو بباري ار نه دوزخ
به شرار قهر سوزد همه جان ما سوارا
برو اي گدای مسکين در خانه علي زن
که نگين پادشاهي دهد از کرم گدا را
به جزاز علي که گوید به پسر که قاتل من
چو اسير توسست اکنون به اسير کن مدارا
به جز از علي که آرد پسري ابوالعجاب
که علم کند بعالم شهداي کربلا را
چو به دوست عهد بندد زمیان پاکبازان
چو علي که مي تواند که به سر برد وفا را
نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت
متحیرم چه نامم شه ملک لافتي را
بدو چشم خونفشانم هله اي نسيم رحمت
که زکوي او غباري به من آر، توتبارا
به امید آنکه شاید برسد به خاک پایت
چه پیامها سپردم هه سوز دل صبا را
چو تویی قضاي گردون ، بدعاي مستمندان
که زجان ما بگردان ره آفت قضا را
چه زخم چو ناي هر دم زنواي شرق او دم
که لسان غيب خوشتر بنوازد این نوارا
«همه شب در این امیدم که نسيم صبح گاهي
به پیام آشنائي بنوازد آشنا را »
زنواي مرغ يا حق بشنو که دردل شب
غم دل به دوست گفتن چه خوشست شهریارا

حضرت آیت اله مرعشي فرمودند وقتي شعر شهریار تمام شد ، از خواب بيدار چون من شهریار را ندیده بودم . فرداي آن روز از اطرافيان پرسیدم که شهریار شاعر کیست گفتند شاعري است که در تبریز زندگي مي کند حضرت آیت اله فرمودند از جانب من او را دعوت کنید به قم نزد من بیایند . چند روز بعد شهریار آمد. دیدم همان کسي است که من او را در خواب در حضور حضرت امیر علیه السلام دیده ام ؛ از او پرسیدم این شعر علي اي همای رحمت را کي ساخته اي ، شهریار با حالت تعجب از من سنوا ل کرد که شما از کجا خبر دارید که من این شعر را ساخته ام . چون من این شعر را نه به کسي داده ام ، نه در مورد آن با کسي صحبت کرده ام و از متن آن هیچ کس اطلاعي ندارد

مرحوم آیت اله مرعشي به شهریار مي گویند چند شب قبل من خواب دیدم که در مسجد کوفه هستم و حضرت علي علیه السلام تشریف دارند . حضرت فرمودند شعراي فارسي زبان را بگوئيد بیایند . آنها نیز آمدند بعد فرمودند شهریار را بیاورند و شما هم آمدید آنگاه حضرت علي علیه اسلام فرمودند شهریار شعرت را بخوان و شما شعري را که مطلع شعر چنین بود :«علي اي همای رحمت تو چه آيتي خدا » شهریار فوق العاده منقلب مي شود و مي گوید من فلان شب این شعر را ساخته ام و همانطور که قبلاً عرض کردم تا کنون کسي را درجریان سرودن این شعر قرار نداده ام .

آقاي شجاعی اظهار داشت مرحوم آیت اله مرعشي فرمودند وقتي شهریار تاریخ و ساعت سرودن شعر را گفت ، معلوم شد مقارن ساعتی که شهریار آخرین مصرع شعر خود را تمام کرده ، من آن خواب را دیده ام . آقاي شجاعی اضافه کردند:

حضرت آیت اله مرعشي موضوع خواب را مذکور را علاوه بر من با آقاي رحمانی واعظ هم درمیان گذاشته بودند و مي توانيد با ایشان هم تماس بگیریید ، با آقاي رحمانی تماس گرفته شد ، ایشان هم همین را تأیید کردند . این ماجرا خواب حضرت آیت اله نجفي مرعشي رحمت الله عليه بود . بنابراین معلوم مي شود بعد از این ملاقات بوده که شهریار این

شعر معروف را منتشر کرده است. آنهائیکه تا سال 57 به نجف اشرف مشرف شده اند، این شعر را که با خط خوش در داخل قابی بالای ضریح مطهر حضرت علی علیه السلام قرار داشته مشاهده کرده اند. و من خود آنرا دیده ام ولی نمیدانم که به وسیله چه کسی این شعر به آنجا برده شده و چه کسی آنرا بالای ضریح گذاشته است.

آنالله وآنالیه راجعون

شب بیستم آذرماه 1366 خورشیدی شهریار در تبریز بیمار می شود و بوسیله فرزندش هادی با اورژانس به بیمارستان امام خمینی تبریز منتقل می گردد و بستری شده تحت معالجه قرار می گیرد.

آقایان دکتر حیدر نژاد طبیب معالج استاد شهریار و دکتر سلطانی و همه پرسنل بیمارستان بیمارستان از جان به مداوای استاد کمر همت می بندد و مدت طولانی قریب سه ماه شهریار بستری و مداوا می شود و در نوزاد سال 1367 از بیمارستان ترخیص و بمنزل دخترش خانم شهرزاد بهجت تبریزی منتقل می گردد، ولی معالجه قطعی نبوده و مداوا همچنان در منزل ادامه دارد و پاهای استاد سخت ورم کرده است و این دفعه تحت معالجه آقای دکتر شکاریان قرار داشته اند و شهریار او را "طیب عیسی دم" لقب داده بودند.

بیماری شهریار شدت می یابد و برای معالجه امید بخش در اوایل مردادماه سال 1367 بعد از هشت ماه بیماری (ریوی) به دستور حضرت آیت الله خامنه ای که در آن زمان سمت ریاست جمهوری اسلامی را داشتند، با هوا پیمایا به تهران اعزام و در بیمارستان مهر در اطاق 513 بستری می گردد و معالجات پیگیر آغاز می شود.

پزشک معالج ایشان آقای دکتر نبیل متخصص مشهور قلب بودند که در طول مدت معالجه از هیچگونه کوشش فروگذاری نکردند و اغلب شبها نیز در مجاورت اطاق استاد در بیمارستان می ماندند و با منتهای توان برای بهبودی استاد می کوشیدند

روزهای زوج هفته که از بیمارستان عیادت می شد، به دیدار استاد شتافته واز ساعت 15 تا 17 در محضرایشان بودم، در تمام مدت بیماری شهریار، برادر ارجمندش آقای مهندس سید رضا خشگنابی استاد دانشگاه علم و صنعت تهران و خواهران استاد بویژه کوچکترین خواهرش خانم آزاده خشگنابی که طبع شعر هم دارند، اکثراً در حضورشان بودند و بسیاری از دوستان و آشنایان شهریار را در این روزها در ملاقات شهریار می دیدیم و با آنان آشنا می شدیم، حتی رئیس جمهور وقت نیز بعد از ظهري به دیدار ایشان آمدند و از شهریار عیادت نمودند.

استاد شهریار پس از به پایان رسیدن ساعات ملاقات به من اجازه مرخصی از حضورشان نمی دادند و می فرمودند: یکی دوساعت بیشتر در حضورشان نمی دادند و می فرمودند: یکی دوساعت بیشتر در حضورشان مانده و از اشعار صاحبان سخن، حافظ، مولوی، نظامی و سعدی و دیگران برایشان شعر بخوانم، بویژه بخواندن و گوش دادن منظومه سحر آسای "حیدر بابا" توجه خاصی مبذول می داشتند و من هم آنقدر شعر می خواندم تا بخواب روند. این کار تقریباً بطور منظم و عادی وظیفه من بود و بعضاً نیز اگر اوامر و سفارشات داشتند، با منتهای فوریت و دقت انجام می دادم؛ برای چاپ آثارش یکی دو دفعه با جناب آقای خاتمی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی وقت ملاقات کردم و سفارشات استاد را به اطلاع ایشان رساندم واز این قبیل فرمایشات دیگر اجرا می شد. شهریار در طول تمام مدت بستری شان در بیمارستان مهر تأکید و تمایل شدیدی داشتند که با استاد محمد علی جمال زاده که درسوئیس مقیم بودند، تلفنی تماس بگیرند، ولی متأسفانه موفق نشدند زیرا در ژنو در بیمارستان بستری بودند و نیروی شنوائی خود را نیز از دست داده بودند. این بود که با همه تلاش ها، این آرزوی شهریار را نتوانستیم بجای آوریم و همه کوششها بیفایده ماند.

استاد چندین بار یاد از استاد مهدی روشن ضمیر فرمودند و حتی در ساعات بحرانی می گفتند مرا به پیش روشن ضمیر ببرید. ناگفته نماند که پرستار آن روز و عروس امروزی شهریار در تبریز ودر تهران ودر تمام دوران دیر پای بیماری استاد، آنچنان در پرستاری صداقت و صمیمیت نشان داد که بی نظیر بود ومانند دختری وفادار پرستار شهریار شده و با منتهای فداکاری و کوشش صادقانه شبانه روز از بیمارمواظبت می نمود، بویژه در ظرف 48 روز آخر عمر ایشان که در بیمارستان مهر بستری بودند.

این دختر فداکار و جان نثار خواب را بر چشمانش حرام کرده و استراحت را بخود راه نمی داد و با این اخلاص صادقانه و فداکاری، لیاقت و صمیمیت و شخصیت يك زن آذربایجانی را جلوه گر می نمود، شب وروز در پاس استاد ایستاده بود. در تمام این 48 روز، کلیه پرسنل بیمارستان مهر همانند بیمارستان امام خمینی تبریز و همچنین متخصصین و بسیاری مهر همانند بیمارستان امام خمینی تبریز و همچنین متخصصین و بسیاری از اساتید دیگر پایتخت منتهای کوشش و تلاش صمیمانه خود را برای بهبود و بازگشت سلامتی و مداوای استاد محبوب ادب ایران بعمل آورده اند؛ بویژه تکرار می کنم، جناب آقای دکتر نبیل تا سر حد امکان و توان فداکاری نمودند ولی چه سود که روزه روز بیماری استاد شدیدتر و خطرناکتر میشد؛ بدین معنی که در این مدت هرگونه معاینات و مشاوره های پزشکی پشت سر هم بعمل آمد، و آزمایشهای لازم و دقیق انجام گرفت و آنچه که لازمه معالجه و مداوا بود، بکار گرفته شد، لیکن بیماری از يك طرف و پیری و سالخوردگی از طرف دیگر دست به دست هم دادند و سلامتی استاد را به خطر انداختند و یاران و بستگان استاد را مأیوس و ناامید ساختند.

در یکی از این روزهای بستری بودن که ایشان گوئی به اسکلتی تبدیل شده بود، اتفاق عجیبی روی داد، من در بالین

استاد در سمت راست نشست و مهندس سیدرضا خشنگنابی در طرف چپ سر پا ایستاده بود ، خانم پرستار نامبرده نیز حضور داشتند ، ما شاعر را سرگرم می کردیم که این احوالات روی داد، قضیه از این قرار است :

شهریار دوست صمیمی دیرینه و رفیق ایام جوانی خود یعنی آقای لطف الله زاهدی را بیش از سی (30) سال بود که ندیده بود ، او را مرده می انگاشت ، حتی مجلس ختم و احسان نیز برای وی ترتیب داده بود .

خوشبختانه آقای لطف الله زاهدی زنده و تندرست و شاداب بوده ودر تمام این مدت و غیبت طولانی در پاریس زندگی می نموده است ، تصادفاً آن زمان پس از سالهادوری در همین روزهای بیماری استاد به تهران برمی گردد و از شهریار پرس وجو می کند و بستری بودنش در بیمارستان مهر را به او اطلاع می دهند و همان ساعت راهی بیمارستان می شود ودر حدود ساعت 4/5 بعد از ظهر بود که دعوتاً درب اتاق 513 باز شد ، و مردی بلند قامت وارد اتاق شد ، به محض اینکه چشمان درشت و گیرای شهریار به مرد تازه وارد افتاد ، فریاد زد لطف الله ؛ اسکلت شهریار از جا کنده شد و اگر من و خانم پرستار و برادرشان از سه طرف او را نگرفته بودیم ؛ از تخت بر زمین می افتاد و حادثه ناگواری رخ می داد . ولی شکر خدا که بخیر گذشت ، این دو یار دیرین در هم پیچیدند و شورو غوغایی بر پاشد ، این دودوست صادق چنان اشک شوق ریختند و زار گریستند که بیمارستان به لرزه درآمد .

من از اتاق خارج شدم ، بعد از چند دقیقه که به اتاق برگشتم ، استاد آیه ای از قرآن مجید تلاوت می نمودند و خطاب به من فرمودند بیش از هشتاد سال زندگی کرده ام آثار و اولادی دارم که آنها باقیات صالحات من هستند ، من به سید رضا و فاضل گفتم و به شما نیز می گویم ، تمایل من چنین است که بعد از مرگم اگر در تهران خواستند مدفونم سازند ، مرا در جوار مرقد مطهر حضرت عبدالعظیم بخاک سپارند و اگر در موطنم آذربایجان خواستند دفنم کنند یادر دامن کوه حیدرآبا که آنقدر آن رادوست داشته ام ، یا در مقبره الشعرا تبریز در سرخاب مدفونم سازند . ما به او تسلی و دلداری دادیم ولی همه چیز برای او روشن و معلوم بود .

استاد هشتاد و سه سال داشتند (1285_1367) . (1906_1988) . پیری و بیماری به ایشان امید بهبودی را نمی داد ، ایشان سالهای طولانی از بیماری ریوی (برنشیت مزمن) و یا بقول دکتر معالجشان آقای دکتر نیل از (سابقه بیماری مزمن ریوی) رنج میبرد و کهولت سن و سال نیز مزید برعلت شده دست بدست هم داده ، امید بهبودی و شفای شاعر را قطع می نمودند .

وضعیت جسمانی شاعر هر آن روی به وخامت می گذاشت بطوریکه در مدت سه روز آخر حیاتش به آریتمی کامل قلبی دچار شده بود ، دیگر اکسیژن کافی به مغز و سایر بافتهاش نمی رسید و به کم خونی مغزی دچار شده بود ، تا اینکه شاعر محبوب ملت ایران به حالت اغماء درآمد ، قدرت تشخیص و تکلم را از دست داد و به اتاق ویژه (مراقبت خصوصی) منتقل گردید .

پزشکان هر آنچه که در توان داشتند و لازم بود بکار بستند ، لیکن معالجات مؤثر واقع نشده و در بامداد روز 26 شهریور ماه 1367 ساعت 5/5 صبح وضعیت ایشان بکلی بحرانی شد ، از پزشک و دارو و درمان دیگر کاری ساخته نبود . درست در رأس ساعت 6/45 صبح روز شنبه 26 شهریور 1367 خورشیدی مطابق با 17 سپتامبر 1988 میلادی ، قلب مهربان شهریار از طپیدن ایستاد و دفتر زندگانی پر افتخاران انسان بزرگ بسته شد ، شهریار کشور شهر وادب به ابدیت پیوست .

روز یکشنبه 27 شهریور جنازه شهریار در ساعت 9 صبح از بیمارستان مهر تهران با تشریفات مخصوص به فرودگاه منتقل گردید ، در غرفه دولت اکثریت صاحبان فضل و هنر و رجال دولت و دانشمندان و شاعران که در رأس آنها آقای خامنه ای رئیس جمهوری وقت بودند ، گرداگرد جنازه جمع شدند ، قبل از انتقال جنازه به هواپیمای مخصوص از طرف آقای دکتر موسوی گرمارودی سخنرانی کوتاه پر مضمونی بعمل آمد، یکی از دونفر از شعرا ، اشعاری قرائت نمودند ، چند ناطق ، از هنر و فضل و شخصیت علمی و ادبی استناد به اختصار سخن راندند و یکی دوساعت این تشریفات طول کشید . درست رأس ساعت 12 ظهر جنازه را بداخل هواپیما منتقل نمودند . هواپیما با 25 نفر سر نشین (خانواده استاد و مشایعت کنندگان) به هوا برخاست و بسوی موطن شاعر یعنی شهر تبریز مرد خیز به پرواز درآمد . در ساعت 13/5 به آسمان صاف تبریز رسیدیم ، شاعر بلند پرواز شعر وادب ایران برای آرمیدن ابدی به شهر تبریز فرود آمد . تبریزیهای جوانمرد و قدردان ، شهریار فرزند گرمی خود را با چه عظمت و شهر یارانه استقبال نمودند ؛ جنازه را با تشریفات نظامی و نواختن مارش عزا استقبال نمودند ، زمین و آسمان تبریز سوگوار بود . مراسم تدفین به روز بعد محول گردید . جنازه را به سرد خانه انتقال دادند . انبوده جمعیت با سکوتی مرگبار فرودگاه را ترك گفتند ، شهر تبریز غرق در ماتم و اندوه بود . درست ساعت هشت شب در سالن شهید مدنی تبریز از طرف آقای پرهیزگار ، استاندار وقت آذربایجان شرقی مراسم برگزاری یادبود شهریار بزرگ آغاز گردید ، شعرا و ادبا و نزدیکان شهریار درباره فقدان اسفناک استاد بزرگ و میراث ادبی به اجمال سخن گفتند ، از طرف شخص استاندار رسماً سه روز عزای عمومی در تبریز اعلام گردید .

روز دوشنبه 28 شهریور ماه 1367 در ساعت 8/5 بامداد مراسم تشییع بی مثل و مانند شهریار در زادگاه محبوبش تبریز از مصلاهی تبریز از مصلاهی امام خمینی آغاز گردید ، امام جمعه تبریز آیت الله مسلم ملکوتی برای استاد نماز خواندند ، جنازه با ناله و فریاد بیش از یک میلیون نفر بر دوشها کشیده شد ، تابوت شهریار شعروادب ایران سردست جوانمردان آذربایجان از مصلا به وقبره الشعرا منتقل گردید . همه مردم سیاه پوش بودند، از تمام نقاط ایران از هر قوم وملت نمایندگان خود را به تبریز رسانده در این مراسم شرکت کرده بودند .

در حوالی ساعت 10 پیکر نحیف استاد سید محمد حسین شهریار بهجت تبریزی معلم علم وادب و اخلاق و فرزند بزرگ

آذربایجان در سرزمین سرخاب تبریز همان طوریکه خودش خواسته بود در مقبرةالشعرا در جوار استادان سلفش مانند : قطران تبریزی ، خاقانی شروانی ، ظهیرفاریابی ، انوری ، شمس الدین سجاسی ، شاهپور بن محمد ، اوحد الدین ، امیر طوسی ، شکیبی تبریزی ، نامی شیرازی و دیگر بزرگان شعر و ادب تاریخ ، بخاک سپرده شد ، رحمت الله علیه . شهر تبریز فرزند شاعرش را به آغوش کشید .

منابع :

سید محمد حسین شهریار <http://heidarbaba2.persianblog.ir/>

شهریار <http://aftab.ir>

شهریار <http://www.shafighi.com>

زندگی نامه شهریار <http://afsaneh1386.blogfa.com>

شهریار <http://daneshnameh.roshd.ir>

زندگی نامه شهریار <http://rezajz666.persianblog.ir/>

تهیه کننده : مجید مکاری

منبع : راسخون